

ابلیسی بنام تفسیر علمی – فلسفی قرآن

آیا کسانی که در تاریخ معاصر مشغول تفسیر به اصطلاح علمی – فنی قرآن هستند از این تفاسیر خود به چه نتیجه ای میرسند و مسلمین را به چه نتیجه ای می رسانند؟ آیا چیزی به قرآن و اسلام و مسلمین اضافه کرده اند؟ آیا منظورشان اینست که خدا هم دانشمندی همچون دانشمندان علوم و فنون غرب است و پراساس نظریه تکامل داروین و مندلیف و فرمولهای نیوتون و ماکس و پلانگ و انیشتن و ریاضی دانهای غرب جهان را آفریده است؟ اگر چنین است پس بایستی دانشمندان مسلمان خیلی زودتر از دانشمندان غیر مسلمان به این علوم و فنون دست می یافتند. آیا دانشمندان غرب از طریق قرآن به این علوم و فنون دست یافته اند؟

حقیقت اینست که این تفاسیر فقط حامل دو معنا هستند یکی حقارت مرگبار این مفسران در قبال علوم و فنون غرب است و دوم تقدیس علوم و فنون و تمدن مغرب زمین است که آشکارا دانشمندان غرب را برتر و عالمتر از خود خدا و رسول قرار میدهد. این تفاسیر علناً ابراز میکند که قرآن و اسلام کاملاً مبتنی بر علوم و فنون مدرن غرب است و تمدن غرب نیز تماماً الهی و قرآنی و اسلامی است. و در واقع دیگر نیازی به قرآن و اسلام نیست زیرا علوم و فنون غربی همه الهی است. همانطور که کسی چون مرتضی مطهری معتقد بود که علوم و فنون مدرن مغرب زمین همه همان علوم لدنی انبیای الهی است که در عصر جدید در اختیار همگان قرار گرفته است. در واقع علوم و علمای غربی خیلی زودتر از مسلمین توانستند به حقایق قرآن و اسلام و علوم الهی برسند. پس دیگر نیازی به قرآن و اسلام نیست. و بیهوده نیست که این تفاسیر در نزد مهندس بازرگان و مطهری و پیروانشان باقیمانده ایمان مردم به قرآن و اسلام را هم از بین برده است. نتیجه نهایی این نوع تفاسیر این است که علوم و فنون مدرن را بر جای دین نشانده است. اثبات علمی بودن قرآن عین آوردن نوشدارو پس از مرگ سهراب است. این تفاسیر نه بر علم افزوده و نه بر دین مردم! غرب را تقدیس نموده و دین را در نهایت تحقیرش از میان می برد. اینست که امروزه شاهدیم که علوم و فنون و تمدن غرب در نزد این مفسرین و پیروانشان هزار بار مقدس تر است در حالیکه در نزد فرزندگان غربی شدیداً به نقد و چالش کشیده شده است تا آنجا که به علمی بودن علوم مدرن تردید شده است در اندیشه کسانی چون نیچه و هرسرل و هایدگر و انیشتن و ماکس پلانگ و امثالهم.

این نوع تفسیر علمی قرآن، بانی این تفسیر یعنی مهندس بازرگان را در اواخر عمرش به جایی رساند که کل ادعاها و تلاش مادام العمر خود را انکار و پوچ ساخت و گفت که: دین فقط بکار آخرت می آید و بس! این آخر عاقبت تفسیر به اصطلاح علمی – فنی قرآن است در نزد بنیانگزارش آقای بازرگان! پس چه رسد به پیروان او!

این احساس حقارت مرگبار در مقابل فلسفه یونانی و علوم و فنون غربی از فارابی و ابن سینا آغاز شد و تا ملاصدرا و تا به امروز در علامه طباطبائی و مطهری و بازرگان و سروش و پیروانشان ادامه یافته است. از تفسیر ترمودینامیکی وحی توسط بازرگان تا تفسیر روانکاوانه قرآن توسط دکتر سروش و تفسیر هرمنوتیکی قرآن در نزد آقای ملکیان و شبستری و امثالهم در عصر ما جریان یافته است. و عده ای از علما و مراجع دینی ما هم در تفسیر سوره رحمن مشغول تولید موشک و سفینه فضایی و قدرت هسته ای هستند تا اقطار زمین و آسمان را بشکافند! این همان تقدیس طاغوت با آیات قرآن است.

این تفاسیر جنون آمیز دین را بکلی منتفی می سازد و علم را چنان مقدس می سازد که دیگر قابل نقد و رشد و تکامل نباشد. پس هم به علم و هم به دین خیانت کرده است و حداقل ایمان مردم را هم به سخره می گیرد و مردم را به چنان

درجه ای از غرب پرستی و پرستش علوم و فنون مدرن می کشاند که هیچ استعمارگر و سیاست استعماری قادر به چنین حدی از مسخ و مایخولیا در ذهن مسلمین نبوده است.

وقتی ادعا می شود قرآن هم چیزی جز قوانین علمی - فنی نیست مردم میگویند: خدا را شکر بالاخره نجات یافتیم پس ما بسراغ علوم و فنون و تمدن غربی می رویم که از بچگی در مدارس آموخته ایم چرا بسراغ قرآن برویم که از آن هیچ سر در نمی آوریم و آنگاه هم که سر درآوریم سرمان زیر تیغ تکفیر و ارتداد متولیان دین برود. پس صراط المستقیم همان علوم و فنون غربی است که امروزه مثل آب خوردن در اینترنت در دسترس همگان است. و بقول مهندس بازرگان، دین هم فقط به درد آخرت و پس از مرگ میخورد پس برود به درک!! این خلاصه و عصاره نهائی تفسیر علمی قرآن است. کسانی که خدایشان افلاطون و ارسطو است و پیامبرانشان هم گالیله و نیوتون و داروین و پاسنور و ادیسون هستند باید هم به چنین عاقبتی برسند: حذف دین و پرستش تکنولوژی!

از ملاصدرا که برای نخستین بار در تاریخ در کتاب اسفار اربعه اعلان کرد که "ایمان همان فلسفه است و جز از طریق فلسفه نمی توان قرآن را فهم نمود." تا مطهری و بازرگان که ادعا کردند که علوم و فنون غربی همان علم لدنی پیامبران خداست. راه غرب زدگی و غرب پرستی به اینجا رسیده است که: "دین فقط بکار آخرت میخورد!" یعنی برای سعادت در دنیا علوم و فنون غربی کافیست!

آیا برآستی در تماشای این سیر تاریخی به چه نتیجه ای می رسید. در حالیکه امروزه کل کشور ما در حال ستیز با غرب و تمدن غربی است. آیا بایستی غرب و علوم و فنون و تمدن غربی را بپرستیم و برجای خدا و پیامبر و قرآن و اسلام قرار دهیم یا با آن تا دم مرگ بجنگیم و مورد چنان تحریمی قرار بگیریم تا جانمان در رود. آیا چنین تضاد مهلک و مایخولیایی و واژگونی در دین و دنیا چه معنایی دارد؟

حال بگویند آیا تلاش برای تفسیر فلسفی و علمی و فنی قرآن یک تلاش ابلیسی نیست که پیروانش را خسرال دنیا و الاخره می سازد همانطور که ساخته است. وقتی در آن واحد هم غرب را می پرستی و هم برایش آرزوی مرگ می کنی و می جنگی دچار چه وضعیتی شده ای؟ وقتی در آن واحد هم نماز می خوانی و خدا خدا می کنی و دست به دامان پیامبر و امامان هستی و هم به همه مقدسات و دین فحاشی می کنی دچار چه وضعیتی شده ای؟ یک وضعیت ابلیسی! آیا چنین نیست؟ اگر چنین نیست شما بگویند که چیست؟

حدود پنجاه سال پیش گروهی از مؤمن ترین و شجاعترین جوانان تحصیل کرده و نخبه کشور تحت تأثیر تفاسیر به اصطلاح علمی مهندس بازرگان دست به تشکیل سازمانی زدند (سازمان مجاهدین) تا با استبداد پهلوی و استعمار غرب مبارزه کنند ولی نتیجه کار فقط قلع و قمع و به خاک و خون کشیدن سازمان و اعضای خودشان بود و چنان جنایت شیطانی را مرتکب شدند که هنوز هم وجدان تاریخی مردم ما از آن چرکین و بیمار است. این جنایت علمی تا سالهای پس از پیروزی انقلاب نیز زمینه انتقام و جنگهای خونین برادرکشی در کشور شد که آثارش هنوز ادامه دارد. نهضت فلسفی مبارزه با التقاط که آنهم یک فلسفه ارسطویی بود تا به امروز به اسم آموزه های مرتضی مطهری مشغول قلع و قمع هر اندیشه نوینی است که مطابق اندیشه های علامه طباطبائی و ملاصدرا نباشد.

در حقیقت هنوز هم نهضت ارسطویی کردن جهان که با اسکندر مقدونی حدود دو هزار و پانصد سال پیش آغاز شده بود در زیر پوست آموزه های اسلامی و تفاسیر فلسفی - علمی قرآن در جامعه ما ادامه دارد. هر چند که بازرگان و مطهری و انقلابیونی که از بانیان اصلی این اندیشه تفسیر فلسفی - علمی قرآن و اسلام بودند از دنیا رفته اند ولی شاگردان آنها در همه ارکان کشور حاکم هستند و در همه عرصه های تصمیم گیری و اجرایی و فرهنگی و آموزشی و امنیتی عمل می کنند. و جامعه ما و سرنوشت ملی و دین ما قربانی این ابلیس است ابلیس تفسیر علمی - فلسفی قرآن که جامعه ما را در دین و دنیا به بن بست و واژگونی رسانده است.

برخی معتقدند که انقلاب ۵۷، انقلاب ملاصدائی بوده زیرا رهبرش مرید این مکتب بوده است. اگر چنین باشد در واقع جامعه و انقلاب ما یکسره قربانی این ادعای ملاصدرا شده است که می گفت: ایمان جز فلسفه نیست و جز فلاسفه به قرآن راه ندارند!

جالبتر و هولناکتر اینکه این جریانی که مصداق آشکار و تاریخی شرک نظری است خود را مظهر اسلام ناب خوانده و هر فکر دینی و قرآنی دیگری را به تیغ التقاط سرکوب می کند.

اگر تفسیر طبقاتی و مارکسیستی قرآن، التقاط و شرک است پس تفسیر ارسطویی قرآن و اسلام هم چنین است. ولی مسئله اینست که ارسطو در حوزه های علمیه ما بر جای پیامبر نشسته است. در این حوزه ها قرآن که اصلاً وجود خارجی ندارد و فقط فقاقت است که میراث عباسیان است و علم اصول و کلام و اخلاق که آشکارا مبتنی بر منطق ارسطو است و این را همه طلاب می دانند. آیا ارسطو مسلمان و مؤمن و موحد بوده است. ارسطو حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح می زیسته و معتقد به اساطیر و خدایان یونان بوده است. ولی فلسفه اش در نزد ملاصدرا عین ایمان است و ایمانی جز فلسفه نیست و بدون فلسفه امکان فهم حقایق قرآنی نیست!! در حالیکه خود قرآن فقط امییون را لایق فهم حقایق قرآنی معرفی کرده است و این فهم را برای کل ناس ممکن خوانده است. ولی ملاصدرا قرآن و اسلام را فقط برای فلاسفه مصادره کرده است و مابقی مردم را مرتد و خارجی می داند همانطور که معروفترین وارث ملاصدرا یعنی علامه طباطبائی، کسی چون دکتر شریعتی را در خارج اسلام معرفی کرد و لایق مسلمانی ندانست چرا که فیلسوف نبود و بلکه فلاسفه را پیروزهای تاریخ خوانده بود. پیروز بمعنای بی غیرت و بی درد و فاقد تعهد و مسئولیت است و این عین واقعیت تاریخ فلسفه و زندگی فلاسفه است که همواره حامی سلاطین و جباران و بر علیه خلق خدا بوده اند و این همان معنای پیروزی و بی غیرتی نسبت به مردم است.

حرف آخر اینکه این مفسرین علمی - فلسفی قرآن و اسلام پنداشته اند که چه خدمتی به خدا و رسول و دین کرده اند زیرا آنها را از اتهام به جهل و خرافه تبرئه کرده اند و ثابت نموده اند که خدا و رسول هم همچون گالیله و ارسطو و نیوتون می اندیشند. و بدینگونه این تفاسیر نهایتاً فلسفه و علوم و فنون را جانشین دین کرده اند و دین را هم به آخرت پرتاب نموده اند.

تجربه جمهوری اسلامی ایران در طی این چهل سال و اندی چیزی جز تجربه اجرایی تفاسیر فلسفی - علمی - فنی قرآن و اسلام و فقاقت نبوده است. حتی فقه را هم در جهت تفاسیر غربی تبدیل کردند. بطور مثال در فقه اسلامی طبق روایات دینی کیفری بنام زندان وجود ندارد در حالیکه در نظام قضائی کشور ما، همه کیفرها به زندان ختم می شوند و این یک کیفر به تبعیت نظام قضائی غرب است که از عصر حکومت اموی و عباسی تا به امروز در جهان اسلام ادامه یافته است در حالیکه هیچ مرجع فقهی و روانی ندارد و از پیامبر اسلام فقط یک حدیث در این باب وجود دارد و آن اینکه حاکم شرع حق دارد برای اثبات اتهام قتل، یک متهم را حداکثر به مدت یک هفته در حبس نگاه دارد که اگر ثابت نشد باید آزاد شود و اگر ثابت شد که قصاص می شود و یا دیه پرداخت می کند.

در حقیقت این مفسرین علمی - فلسفی قرآن و دین می گویند که علم خدا در آفرینش جهان از جنس همین علوم و فنون و فلسفه های بشری است این مفسرین علناً دعوی الوهیت دارند که گویا دست خدا را خوانده اند. و بیهوده نیست که این جریان آشکارا به سمت کفر و الحاد رفته است و باید هم می رفت منتهی نه صادقانه بلکه منافقانه و مذبذبانه! ولی این جریان برای توده های عامی دستاوردی جز مالیخولیا و فساد عقل و دین نداشته است.

اگر خداوند عالم، جهان را براساس این علوم و فنون بشری آفریده است پس چرا این دانشمندان قادر نیستند که حتی یک بال پشه بیافرینند. این فلسفه ها و علوم و فنون، آموزه های ابلیسی هستند و لذا جهان را به فساد و نابودی می کشانند و حتی نسل بشر را بسوی انقراض می برند زیرا ابلیس تنها دشمن انسان است.

غریبان این هنر و صداقت و عقل را داشتند که حساب فلسفه و علوم و فنون خود را از دین جدا کردند و لذا در دنیا توانستند بقدرت برسند. ولی مسلمین تلاش کردند که فلسفه و علوم و فنون بشری را لباس دین بپوشانند و دین را تبدیل کنند و لذا نه دین دارند و نه دنیای با عزت و قدرتی!

احساس حقارت مرگبار این آقایان در قبال تمدن غرب آنها را واداشت که دین خود را هم غربی کنند و بلکه به اثبات برسانند که خدا و پیامبر و قرآن هم از ازل غربی بوده اند و ما از خود غرب هم غربی تر هستیم! آیا مگر کارگزاران و ایدئولوگهای جمهوری اسلامی حدود چهل سال است که مشغول چه کاری هستند؟ این کل راز همه بن بست ها و تضادها و واژگونیهای کشور ماست! این نوع احساس حقارت اهل دین در قبال زرق و برق و قدرتهای مادی فقط بدلیل فقدان ایمان و معرفت دینی است. چنین حقارت و حسادتی است که این مفسران را به تبدیل و تحریف آشکار قرآن و ارزشهای دین کشانده است.

عجبا که بنیانگزاران فلسفه و علوم و فنون مدرن غرب خود از بزرگترین ناقدان تمدن غرب بوده اند در حالیکه مقلدان آنها در جهان اسلامی آنها را به جای خدا و پیامبر نشانده اند و وحی را ترمودینامیکی و کوانتومی و هرمنوتیکی و فرویدی کرده اند.

قرآن کریم بزبان و منطق امی و بلکه عامیانه ترین بیانهها سخن گفته است ولی آنانکه ذهنشان تل انبار شده از کتابهایی که هرگز بدرستی فهم نشده اند به آنها امکان فهم ساده قرآن را نمی دهد زیرا بر این باورند که مگر می شود که خداوند به این سادگی و امی و پیش پا افتاده سخن بگوید. و اینگونه است که یا قرآن را کتاب عرب بدوی می دانند و برای انسان مدرن انکارش می کنند و یا به تفسیر فلسفی ریاضیاتی و اتمی و ژنتیکی آن می پردازند تا آنرا هم شأن خود سازند. چون دستشان به خدا و وحی نمیرسد کلام وحی را در سطح خود پانین می آورند. این روش معامله کسانی با قرآن است که از قرآن و دین و اسلام ابزاری برای ریاست و سیاست و حکومت و توجیه و تقدیس اعمال خود می خواهند. غایت تفسیر علمی قرآن در نزد مهندس بازرگان بازیهای کامپیوتری و ریاضیاتی با تعداد سوره ها و آیات و کلمات و حروف قرآن بود تا ثابت شود که قرآن کتاب خداست و خدا هم یک ریاضی دان بسیار سطح بالا است. منتهی معلوم نیست که از این اثبات چه حقیقت و معنا و هدایتی نصیب ایشان و پیروانشان شده است الا اینکه نهایتاً به این نتیجه برسند که قرآن و دین اسلام اصلاً بکار حیات این دنیا نمی آید و مختص آخرت است و این یعنی حذف قرآن از زندگی انسان! حذف پس از اثبات حقانیت آن!! در این باره تأمل کنید تا ببینید که ابلیس چه مکر و بازی مرگباری با این مفسران نموده است. پس این تفاسیر، اثبات حقانیت قرآن نبوده بلکه اثبات حقانیت این آقایان بوده است. ولی افسوس که این سروری هم جز چند صباحی نصیبشان نشد و عاقبت هیچ و پوچ از دنیا رفتند و پیروان خود را هم هیچ و پوچ تحویل تمدن غرب دادند. چه حق گفت سقراط حکیم که: ریاضیات نشنه ابلیس است و بزرگترین دشمن عقلانیت! آنگاه که سرنوشت قومی بزرگ بدست این مفسران علمی - فلسفی قرآن افتاد جز خسران دنیا و آخرت نصیب مردم نساختند.

قرآن بقول خودش، احسن التفسیر است پس هیچ نیازی به تفاسیر علمی و فلسفی و کلامی و امثالهم ندارد تا فهم شود. برای فهم قرآن بایستی شعاعی از نور فهم فطری را دارا بود: به موسی نور فهم اعطا نمودیم و سپس کتاب و حکمت آموختیم! پس برای درک حکمت الهی و کتابش بایستی فهیم بود نه فیلسوف و دانشمند و عرب! تا آیات قرآن بر قلب کسی نازل نشود و زندگیش را زیر و رو نکند بر قرآن وارد نشده و فهمش نکرده است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۲۰